خبر

«بندر بند» در جشنواره فیلم زوریخ

● **گروه هنر:** شانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم زوریخ سوئیس، میزبان فیلم «بندر بند» خواهد بود. «بندر بند» به کارگردانی منیژه حکمت، پس از حضور در جشنواره تورنتو، در نمایش افتتاحیه اروپایی، در بخش نمایش‌های ویژه جشنواره زوریخ (۳ تا ۱۳ مهر/ سوئیس) روی پرده می‌رود. این جشنواره معتبر که در بخش‌های رقابتی تنها بر نمایش فیلم‌های اول، دوم و سوم کارگردانان تمرکز دارد، در بخش غیررقابتی، منتخبی از فیلم‌های مستند و فیلم‌های بلند جدیدی را به نمایش می‌گذارد که زبان سینمایی منحصربه‌فردی دارند.

زمان نمایش فیلم «بندر بند» جشنواره زوریخ به شرح زیر خواهد بود:

جمعه - ۴ مهر ۱۳۹۹ - سالن فیلم پودیوم - ساعت ۱۶:۴۵ (به وقت سوئیس)

شنبه - ۵ مهر ۱۳۹۹ - سالن آرنا ۷- ساعت ۲۱:۴۵ (به وقت سوئیس)

شنبه - ۱۲ مهر ۱۳۹۹ - سالن کوسموس - ساعت ۱۶:۱۵ (به وقت سوئیس).

تهیه‌کنندگی فیلم «بندر بند» را منیژه حکمت و مهشید آهنگرانی برعهده دارند و پخش بین‌المللی این فیلم برعهده شرکت ایریماژ است.

«بندر بند» فیلمی جاده‌ای، پر از چشم‌اندازهای طبیعی و مملو از موسیقی در میانه سیل خانمان‌برافکن در ایران است که در نمایش افتتاحیه جهانی، در بخش سینمای معاصر جهان در جشنواره تورنتو به روی پرده می‌رود. رضا کولغانی، امیرحسین طاهری، مهدیه (مهلا) موسوی و پگاه آهنگرانی بازیگران این فیلم سینمایی هستند. منیژه حکمت درباره «بندر بند» گفته است: «غریزه شگفت‌انگیز مادرانه که کاراکترهای قبلی فیلم‌هایم به مدد آن سعی می‌کردند از فاجعه‌ای سهمگین در موقعیت‌های بحرانی اجتماعی جلوگیری کنند، من را به سراغ نسل جوان برد. نسلی که زندگی‌کردن را خیلی خوب آموخته است اما در اکثر مواقع، امید و آرزوهای آنها برای ادامه زندگی با راه‌های بسته و پل‌های شکسته روبه‌رو است...».

ادامه از صفحه ۶

استعاره‌ای تلخ

فیلم پر است از نشانه‌هایی که در خدمت ایده و قصه قرار گرفته است. به‌عنوان مثال الماس می‌تواند استعاره‌ای از موفقیت، ثروت و خوشبختی باشد که قرار است دو آسمان‌جل ابله آن را پیدا کنند و در نهایت دست‌نیافتن به آن، بدشانسی آنها را بازگو می‌کند. هنگامی که رضا و لویی برای خرید سکه به خیابان رفته‌اند، تابلوی بن‌بست شانس و تابلوی محدوده شیر آتش‌نشانی را می‌بینیم که عملا بدشانسی و خطری را گوشزد می‌کند. فیلم در ابتدا با بازار طلافروشی شروع می‌شود و تقریبا در انتها به مانیتور قیمت صراف‌ها و دلارفروش‌ها رو به پایان می‌گذارد. انگار کل اتفاقات و سرنوشت این رضا و لویی بین این دو ناحیه می‌چرخد. دست آخر هم با تصویر شخصیت‌های شکست‌خورده، ازنفس‌افتاده و سرگشته‌ای مواجه می‌شویم که تصادف می‌کنند و کیف پر از پول‌شان در جوی فاضلاب می‌افتد. این تصویر نیز دلالت‌گر آرزوها، آینده رؤیایی و خوشبختی رضا و لویی است که از دست می‌رود. فیلم با یک ضربه و تصادف و رهاشدن کیف در جوی فاضلاب تمام می‌شود. به نظرم فیلم به‌خوبی پایان می‌یابد؛ یک پایان درست و هدفمند. مانند دیگر بخش‌های فیلم که استعاری و سرشار از نشانه‌هاست، پایان فیلم نیز تلخ و استعاری است.

روزگار سپری‌شده نظارت سلیقه‌ای

قوه قضائیه هم به دلیل کثرت مراجعات ساختمان بزرگی را برای دادگاه‌های این حوزه در محوطه جام‌جم اختصاص داده است. به دلیل عبور کابل اصلی فیبر نوری کشوری از محوطه جام‌جم، یک نیروگاه جدید هم برای جلوگیری از قطع احتمالی جریان برق احداث شده است. نوع فعالیت‌ها عوض شده ولی تعطیل نشده است. به مقصد رسیده‌ایم. از راننده خداحافظی می‌کنم و وارد ساختمان محل کارم می‌شوم.

بعدازتحریر:

مدیران سازمان صداوسیما و وزارت ارشاد بدانند که ظرف یک یا حداکثر دو دهه آینده تقریبا به‌طور کامل نظارت‌شان بر تولید را از دست خواهند داد. توزیع هم کلا موضوعی منتفی خواهد بود و کسی احتیاجی به شبکه توزیع نخواهد داشت. شبکه اطلاعات جهانی ده‌ها نوع از انواع مختلف دسترسی یا انتشار را برای هر شخص یا سازمانی فراهم خواهد آورد. فقط می‌ماند صیانت از حقوق و مالکیت معنوی صاحبان دولتی و خصوصی پدیدآورنده آثار فکری و همین‌طور صیانت از فضای عمومی و اجتماعی کشور با رصدکردن شبکه‌های مختلف و پیگیری حقوقی آنها در محاکم.

گفت‌وگو با مونا زندی به بهانه نمایش فیلم سینمایی عصر جمعه و بنفشه آفریقایی

طعم شیرین تعادل

گروه هنر: «عصر جمعه» نخستین اثر بلند سینمایی مونا زندی‌حقیقی است؛ فیلمی که ۱۵ سال پیش، دقیقا پس از تولید و نمایش در جشنواره فیلم فجر موفقیت‌های بسیاری کسب کرد و از حضور کارگردان خوش‌قریحه‌ای در سینمای ایران خبر می‌داد. «عصر جمعه» به دلیل پرداختن به موضوع تجاوز سال‌ها توقیف ماند و حالا مدتی است در شبکه نمایش خانگی عرضه شده است. فیلمی که نه‌تنها غبار زمان نگرفته بلکه این‌روزها به‌واسطه طرح موضوع و پرداختن به پرونده‌های تجاوز بهتر تحلیل و درک می‌شود. مونا زندی در دومین فیلم سینمایی‌اش هم به سراغ قصه‌ای غیرمتعارف رفته و از زاویه‌ای دیگر به موقعیت یک زن نگریسته است. هم‌زمانی نمایش این دو فیلم بهانه گفت‌وگوی ما با مونا زندی است که شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

عکس: حبیب مجیدی

سرنوشت نمایش دو فیلم بلند شما جالب است. نمایش «عصر جمعه» بعد از سال‌ها توقیف و نمایش آنلاین «بنفشه آفریقایی» هم‌زمان حس دوگانه‌ای ایجاد می‌کند. اینکه به‌هرحال مسیر کاری شما بعد از ساخت «عصر جمعه» شکل‌وشمایل دیگری پیدا کرد و در روزهایی فیلم به نمایش عمومی گذاشته شده است که اتفاقا صریح‌تر می‌توان درباره موضوع تجاوز صحبت کرد، شاید اگر موانع این‌چنینی بر سر راه شما نبود، فیلم‌های بیشتری از شما می‌دیدیم.

بله، حتما فیلم‌های بیشتری، اما من خیلی تقدیری به زندگی نگاه می‌کنم. بیش از اینکه فیلم‌سازی برایم یک شغل باشد، نوعی تفکر و شیوه زندگی‌کردن است. درواقع به‌عنوان یک اپراتور به فیلم‌سازی نگاه نمی‌کنم. با همین نگاه، فکر می‌کنم هر اتفاقی در کائنات به‌موقع و سرجای خودش رخ می‌دهد. قطعا اگر «عصر جمعه» در زمان خودش اکران می‌شد، بازتاب بهتری داشت اما این را باید اضافه کنم که این فیلم زودتر از زمانه خودش ساخته شد و مسبب حرکت بزرگی بود. بعد از گذشت همه این سال‌ها، آن چیزی که باعث می‌شود نسبت به خودم احساس رضایت کنم، این است که من کار خودم را به‌عنوان یک دانه در جهان هستی با ساخت فیلم «عصر جمعه» در زمانی که حتی استفاده از واژه تجاوز در مطبوعات هم ممکن نبود، انجام دادم. هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم، بعد از ساخت فیلم «عصر جمعه» قصد داشتم فیلم «شنبه‌ای که گذشت» را بسازم که به همراه نغمه ثمینی مشترک نوشته بودیم؛ درباره تجاوز به پسربچه‌ها و خطراتی که آنها را تهدید می‌کند که این فیلم‌نامه هیچ‌وقت مجوز نگرفت. وقتی قرار بود خبر فیلم‌نامه در رسانه‌ها منعکس شود، تأکید می‌کردند که به‌جای واژه تجاوز از آزار استفاده کنم و من هم تأکید می‌کردم موضوع این فیلم فقط آزار نیست موضوع عمیق‌تر و فجیع‌تر از آزار جنسی است و این دو واژه باهم تفاوت دارند. در چنین سال‌هایی بود که «عصر جمعه» ساخته شد. همیشه با خودم فکر می‌کنم، اگر قرار است در جهان سهمی به لحاظ تأثیرگذاری داشته باشم، من آن دانه را کاشتم. حالا شاید کاشت آن دانه در آن زمان زود بوده و شاید آدم‌ها تحمل شنیدن این موضوع را نداشتند. اما اتفاقاتی که بعد از ساخت «عصر جمعه» رخ داد، برایم خوشایند بود. سال‌ها بعد از ساخت این فیلم، خانم درخشنده فیلم را دیدند و گفتند اگر فیلم‌نامه «هیس دخترها فریاد نمی‌زنند» از ارشاد مجوز نگیرد، ارجاعشان می‌دهم به فیلم عصر جمعه که چرا فیلم‌نامه این فیلم مجوز گرفته است؟ پنج سال بعد از «عصر جمعه» خانم درخشنده فیلم «هیس دخترها فریاد نمی‌زنند» را ساختند و فیلم با استقبال زیاد جزء فیلم‌های پرفروش آن سال سینما بود. اگر بخواهم به موضوع شخصی نگاه کنم، باید از این زاویه ببینم که من سال‌ها پیش از فیلم خانم درخشنده «عصر جمعه» را ساختم؛ پس به لحاظ موضوعی خیلی جلوتر بودم و حرف اول را زدم؛ این نگاه همراه با کمی حسادت است. عمیقا مهم این است که فیلم‌هایی با این موضوع ساخته و قبح آن ریخته شود تا این مشکلات کمتر شود، مهم نیست چه کسی اول یا دوم می‌گوید، مهم بازشدن این موضوعات است.

اما در همه این سال‌ها به‌عنوان کارگردانی که موانعی برای فیلم‌سازی داشتید، خیلی گلایه‌ای هم نداشتید.

گلایه داشتم اما شکایت نه! شاید هم ناخودآگاه باشد و متوجهش نیستم، برای اینکه من عاشق زندگی‌کردن هستم و اصولا موقعیت قربانی‌بودن را دوست ندارم. قطعا اگر من «عصر جمعه» را نمی‌ساختم، حتما آدم‌های دیگری سمت این موضوعات می‌رفتند. زمان و تاریخ در جای خودش هر چیزی را ثابت می‌کند. من دغدغه ساخت چنین موضوعی را داشتم؛ نه صرفا به دلیل یک جریان ژورنالیستی که در مرکز توجه قرار بگیرم بلکه هدفم آگاهی‌دادن بود و بازگوکردن یک آسیب بزرگ پنهانی بود. چهار سال درباره «عصر جمعه» تحقیق کردم. تحقیقات حیرت‌انگیزی که اگر از آن موضوعات صحبت می‌کردم، اصلا تماشاگر تحمل دیدنش را نداشت. فیلم «عصر جمعه» قصه تلطیف‌شده تحقیقات من است و یک‌صدم از چیزهایی که در تحقیقاتم به دست آوردم هم نیست. این نگرانی مسئولان چه آن زمان و چه در دوره کنونی در مورد ساخت چنین فیلم‌هایی را درک نمی‌کنم. نگرانی بی‌موردی است. باید درباره چنین موضوعاتی صحبت شود تا بهتر بتوان آن را حل کرد و قوانین مربوط به آن را تغییر داد. فکر می‌کنم اکران «عصر جمعه» در زمان حال با توجه به کمپینی که اتفاق افتاده، درست در زمان مناسب خودش انجام شده. هرچند این فیلم در زمان خودش اعتبار زیادی برایم داشت و به دنبال ساخت این فیلم موقعیت‌های خوبی به دست آوردم اما توقف در چرخه اقتصادی آن عملا باعث حذف یک سرمایه‌گذار مستقل و شخصی از سینما شد. با وجود اکران بسیار محدود بازتاب‌های خیلی خوبی داشت و سال‌ها بعدازآن همچنان کامنت‌های مثبتی از تماشاگران داشتم و برایم جالب بود که آن‌قدر فیلم دیده شده است. فکر می‌کنم زندگی سریع‌تر از این حرف‌ها می‌گذرد که این‌قدر در موردش سخت‌گیری کنیم. زمانی که «عصر جمعه» را ساختم، آدم جنگجوتری نسبت به امروز بودم، ولی آن زمان هم فکر کردم فیلم توقیف شد و من کاری از دستم برنمی‌آید، اما زندگی برای من متوقف نشده است؛ بنابراین به مسیرم ادامه دادم و سعی کردم نگاهم را به جهان کامل‌تر کنم و از آن بهره ببرم.

اگر «عصر جمعه» توقیف نمی‌شد، مسیر فیلم‌سازی شما چه سمت‌وسویی داشت؟

احتمالا اگر «عصر جمعه» توقیف نمی‌شد، چند فیلم بلند دیگر می‌ساختم، اما نمی‌دانم آیا فیلم‌های بهتری ساخته بودم یا نه؟ من بعد از «عصر جمعه» دو سناریو داشتم که هر دو آنها در سه دوره مدیریتی رد شدند. حتی در دوره فعلی، قبل از ساخت «بنفشه آفریقایی»، بار دیگر فیلم‌نامه «شنبه‌ای که گذشت» را به ارشاد بردم و باز رد شد. این فیلم درباره تعرضی است که به پسربچه‌ها می‌شود. یک مستند درباره آن ساختم که بسیار تکان‌دهنده و وحشتناک است؛ باندی که گروهی به پسرها تجاوز می‌کردند و آنها را رها می‌کردند و پرداختن به مسائل حقوقی و قانونی این جرم. فیلم‌نامه را با خانم نغمه ثمینی نوشتم و حالا بعد از ۱۴ سال از نگارش آن، فعلا قصد ندارم سراغ ساختش بروم. مسئله من این بود که این موضوعات گفته شود و الان بسیار جسورانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر از یک فیلم، مردم در فضاهای مجازی درباره این مسائل صحبت می‌کنند. مسابقه نیست که من فکر کنم حتما باید اول باشم تا دراین‌باره حرف بزنم؛ همین که می‌بینم چقدر خوب مردم درباره این موضوعات با شجاعت حرف می‌زنند، برایم خوشایند است. اگر به‌عنوان فیلم‌ساز قرار است تأثیری در جامعه داشته باشم، الان دیگر تأثیرگذاری را در اعلام درصد آمار تجاوز نمی‌بینم. درحال‌حاضر ترجیح می‌دهم به موضوعاتی بپردازم که جای آنها در جامعه و بین مردم خالی است. در این هیاهوی بی‌دروپیکر خشونت و نمایش تندروی بیشتر، تشنه موضوعاتی هستم که در حال ازبین‌رفتن هستند. خوشبختانه این روزها آمار فروش «بنفشه آفریقایی» آن‌قدر خوب است که امیدوارم نگاه مسئولان و تهیه‌کنندگان به فیلم‌های آرام و انسانی تغییر کند و آن‌قدر نگویند مردم فیلم کمدی بی‌محتوا، خشن و پروپاگاندا دوست دارند. بسیاری از آنها معتقدند فیلم طنز و اغلب مبتذل، فیلمی است که مردم می‌پسندند یا فیلم‌های شلوغ و پرسروصدا که جز فریاد و شلوغ‌بازی، هنر دیگری برای ارائه ندارند. باید مجال داد که مردم فیلم‌های دیگری هم ببینند و انتخاب کنند. درحال‌حاضر سینمای ما جای رقابت سالم نیست و امکان مساوی برای همه فیلم‌سازان فراهم نمی‌شود. متأسفانه در هیاهوی فیلم‌هایی که شبیه به هم است، جایی برای فکرکردن باقی نمی‌ماند. اگر بخواهیم بحث پول‌های کثیف و حمایت‌های حیرت‌انگیز دولتی را فراموش کنیم.

یکی از ویژگی‌های کارگردانی شما این است که سعی در دیده‌شدن ندارید و تسلط به آنچه مقابل دوربین اتفاق می‌افتد، در هر دو فیلم بلند شما به خوبی حس می‌شود.

فکر می‌کنم سخت‌ترین و اصلی‌ترین کار یک کارگردان، خواه فیلم یا تئاتر یا هر مجموعه‌ای، انتخاب درست آدم‌هاست. در زمان انتخاب و چیدن گروه، اگر آدم‌ها را درست سر جای خودشان بگذارید و به یک تیم درست برسید، ۸۰ درصد راه را طی کرده‌اید. حالا از گروهتان بخواهید بهترین و خلاق‌ترین وجوه خودشان را ارائه بدهند. در این صورت، شما به هدفتان رسیده‌اید. مقصودم از گروه، فقط بازیگر، فیلم‌بردار، تدوینگر و سرگروه‌های اصلی نیست؛ همه افراد حاضر در گروه باید درست و دقیق انتخاب شوند. همین نکات ریز در شکل‌گیری یک اثر هم تأثیر می‌گذارد. وقتی همه چیز درست و دقیق باشد، چه نیازی به خودنمایی خواهد بود حتی برای کارگردان؟ به‌عنوان یک کارگردان، بازیگر را از زاویه نگاه آدم‌های دیگر در همان صحنه می‌بینم؛ مثلا بازیگر را از کف قابلمه یا پشت گاز نمی‌بینم؛ چراکه طبیعی است نمی‌توان در این مکان‌ها بود. البته این نگاه هم ژانری است در سینما که برخی دوست دارند و پیگیری می‌کنند، اما من طرفدارش نیستم و همواره معتقدم ساده‌بودن کار بسیار سختی است. البته ساده‌بودن با ساده‌انگاری فرق دارد و بیان پیچیدگی‌ها به سادگی، به این راحتی نیست و درک آن نیز همین‌طور. برخی از مخاطبان سینما و به‌خصوص منتقدان، اگر فیلم ساده‌ای ببینند و احساس نکنند چیزی در آن خودنمایی می‌کند، می‌گویند اینکه فیلم مهمی نیست؛ چند دادوبیداد و حرکت دوربین بی‌هدف نشانمان بدهید. از این بحث بگذریم، چون به‌شدت نیاز به کارشناسی و آسیب‌شناسی جدی دارد. من هنوز بعد از این همه سال، وقتی فیلم «عصر جمعه» را می‌بینم، از دیدنش لذت می‌برم. نقاط ضعف و اشکالات آن را هم می‌بینم و هر وقت به صحنه‌ای می‌رسم که دوستش ندارم و می‌دانم اشکال دارد، سرم را پایین می‌اندازم که نبینم؛ در مقابل، بخش‌هایی را که دوست دارم، با لذت می‌بینم. درباره «بنفشه آفریقایی» هم همین‌طور است؛ به ضعف‌ها و قوت‌های این فیلم هم واقفم. مهم این است که در کل از دیدن آن لذت می‌برم تا احساس پشیمانی کنم. حتما جایزه، تشویق و فروش خوب، لذت را بیشتر می‌کند، اما لذت اصلی این است که از خودت راضی باشی.

> **عموما نگاهم به انسان نگاه مسئولیت‌پذیری است تا مظلوم‌نمایی. زن و مرد فرقی نمی‌کند. اگر مسئولیت آنچه را انجام می‌دهیم، بپذیریم و از مظلوم‌نمایی دست برداریم، از جایی که هستیم، چندین قدم جلوتر می‌رویم و قدم‌های بلندتری برمی‌داریم و حال‌مان بهتر است. متأسفانه فرهنگ ایرانی ما با وجود تمام ویژگی‌های مثبتی که دارد، فرهنگ مظلوم‌نمایی و قربانی‌پرور است. به نظر من تجاوز، بدترین و هولناک‌ترین و ناخواسته‌ترین اتفاق ممکن برای یک انسان است**

پرداختن به موضوعات و مصائب زنانه در سینمای ما عموما با محدودیت‌هایی همراه است و زاویه نگاهی که کارگردانان خانم برای پرداختن به این موضوعات پیدا می‌کنند، همیشه از نکات شایان بحث است. این دنیای زنانه برای شما چه شکل و شمایلی داشت؟

می‌خواهم کمی گسترده‌تر صحبت کنیم. عموما نگاهم به انسان نگاه مسئولیت‌پذیری است تا مظلوم‌نمایی. زن و مرد فرقی نمی‌کند. اگر مسئولیت آنچه را انجام می‌دهیم، بپذیریم و از مظلوم‌نمایی دست برداریم، از جایی که هستیم، چندین قدم جلوتر می‌رویم و قدم‌های بلندتری برمی‌داریم و حال‌مان بهتر است. متأسفانه فرهنگ ایرانی ما با وجود تمام ویژگی‌های مثبتی که دارد، فرهنگ مظلوم‌نمایی و قربانی‌پرور است. به نظر من تجاوز، بدترین و هولناک‌ترین و ناخواسته‌ترین اتفاق ممکن برای یک انسان است. با این حال شخصیت سوگند در «عصر جمعه» با تمام بدبختی‌ها بلند شده و به زندگی‌اش ادامه داده است. خانه‌ای برای خودش و پسرش درست کرده، عاشق شده، دست‌وپا می‌زند؛ اما خودش را نجات می‌دهد و قدرتمند است. در «بنفشه آفریقایی» هم همین‌طور. درست است که رضا ابتدا کمی از حضور فریدون در خانه ناراحت می‌شود، اما به آهستگی با موضوع کنار می‌آید. در «بنفشه آفریقایی» رضا عاشق شکو است و پای خواسته زنش ایستاده، همان‌طور که شکو در شرایط نابسامان اقتصادی رضا، مخارج زندگی را تأمین می‌کند و یک بار در طول فیلم این موضوع را به روی او نمی‌آورد. متأسفانه لات‌بازی و ناهنجاری اسمش شده غیرت. اگر نشان دهیم در یک خانواده زن و مرد چطور به خواسته‌های هم احترام می‌گذارند، رفتار غیرمعقولی نیست. شاید نگاه من به آدم‌ها از تفکر خودم نشئت می‌گیرد که اصولا از مظلوم‌بودن در زندگی بیزارم. جزئیات برایم مهم است و معمولا از آدم‌های اطرافم خواهش می‌کنم درمورد جزئیات موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرند برایم توضیح دهند. جزئیات در هر تصویر و اجرای نمایش هم خیلی برایم مهم و جذاب است. اصلا ابعاد شخصیت را همین جزئیات می‌سازند. آنچه ممکن است به نظر بعضی‌ها اضافه باشد.

در هر دو فیلم بلند شما خصوصا «بنفشه آفریقایی» این نقد مطرح شده که حجم پرداختن به داستانک‌های فرعی زیاد است و باعث شده درام آن‌طور که باید شکل نگیرد، چقدر این نقد را می‌پذیرید؟

بله، من هم این نقدها را شنیدم و با خودم فکر می‌کنم بودن یا نبودن شخصیت فرشته در «بنفشه آفریقایی» که از آن به‌عنوان یک داستان فرعی حذف‌شدنی نام می‌برند، در شکل‌گیری و شخصیت‌پردازی شخصیت شکو بسیار مهم است یا ثریا یا قاسم و حتی نامه زندانی در بازداشتگاه، همه و همه در جهت شکل‌گیری کاراکتری تأثیرگذار مثل شکو است... شکو اگرچه قصد حمایت از فرشته را دارد اما هرگز نمی‌خواهد جای مادرش را بگیرد. درصورتی‌که بسیاری از ما، در موقعیت‌های مشابه رقابتی پنهانی داریم تا جای دیگری را بگیریم اما او فرشته را بیشتر به سمت مادرش سوق می‌دهد تا برای خودش مهرطلبی کند. چطور ممکن است این داستان حذف شود؟ او اساسا آدمی است که اطرافیانش برایش مهم هستند. برای او مهم است قاسم چه کار می‌کند؟ برایش مهم است نامه دختر در بازداشتگاه را به صاحبش برساند بی‌آنکه بخواهد فضولی کند و بداند داخل نامه چیست. چطور این قصه‌ها حذف شود؟ اینها قصه فرعی نیست. آن قصه‌ها در جهت شکل‌گرفتن یک شخصیت است. تمام سؤالاتی که ممکن است برای کسی پیش بیاید در فیلم جواب دارد. اگر با حوصله فیلم را ببینیم و صدای آرام را هم بشنویم و از عادت سریال‌بینی حذر کنیم.

فکر می‌کنم این روزها در تدارک ساخت فیلم جدید هستید.

بله، فیلم‌نامه‌ای دارم که یک سال است تمام شده و پروانه ساخت هم گرفته است. تحقیقات و نگارش «یک لقمه خواب» قبل از «بنفشه آفریقایی» آغاز شد. بسیار سفر کردم و چند مستند درباره‌اش ساخته‌ام. فیلم‌نامه را همراه با احمد سلگی و آناهید آباد نوشته‌ام. از اینکه فیلم‌نامه کاملی را کارگردانی کنم فرار می‌کنم؛ چراکه ترجیح می‌دهم ایده‌ای را که در ذهنم برای تبدیل‌شدن به فیلم‌نامه دارم، به تصویر درآورم. متأسفانه ساخت فیلم جدید کمی به تأخیر افتاد. فیلم کاملا در یونان ساخته خواهد شد و ما بیش از پنج بار بلیت گرفتیم و کنسل کردیم. شرایط کرونا متأسفانه هر بار باعث شد این سفر ممکن نشود. برخلاف فیلم‌نامه‌های قبلی، این فیلم‌نامه خیلی زود پروانه ساخت گرفت و مشکل سرمایه‌گذار ندارد. نقش‌های اصلی انتخاب شده و همه بازیگران به جز دو نفر ایرانی هستند، عوامل پشت صحنه همگی مشخص شده‌اند و فیلم‌نامه تا حدی نهایی شده، اما نهایی‌شدن آن منوط به سفر من به یونان است تا دو هفته آنجا بمانم و فیلم‌نامه را کامل کنم و بر حسب فضا و لوکیشن بازنویسی اصلی انجام شود. اما همان‌طور که پیش‌ازاین گفتم قصد دارم در فیلم‌سازی، مسیر دیگری را تجربه کنم. به نظر من گرفتاری‌های بشر، در جهان امروز، روی دو ستون حرکت می‌کند. یکی ستون تندروی و یک نوع رادیکالیسم و دیگری نمایش و شوآف. ما در این دو ستون هر چیزی را که متصور شویم ناهنجاری به وجود می‌آورد و درنهایت تأسف جهان درحال‌حاضر بر پایه این دو ستون حرکت می‌کند. ما هم در کشورمان در یک دوره طعم شیرین تعادل را چشیدیم و آن شش، هفت سال دوره آقای خاتمی بود که همه چیز بر پایه تعادل پیش رفت. هرجا این تعادل به هم می‌ریزد، می‌بینیم چه بازتاب و تأثیرات مخربی دارد. حالا اگر این نگاه تندروی نمایش را به هنر و از هنر به سینما ربط دهیم، شاهد این خواهیم بود که چطور ارزش‌های انسانی یک‌به‌یک از بین می‌رود یا فیلمی مستهجن که ربطی به طنز ندارد و خالی از تفکر است یا از سمت دیگر سینمای دگم که آن هم خالی از تفکر است. طبیعی است در چنین جهانی فیلم‌هایی که حرفی از انسانیت و اخلاق به معنای عام آن می‌زنند دیده نخواهند شد. همین اواخر فیلمی مثل «یه‌وا» که تماشاگر را به یاد سینما می‌اندازد، ضد جنگ است، انسان در قصه معنا دارد و فقط یک ابزار نیست، دیده نمی‌شود و به جای آن هزاران فیلم یک‌بارمصرف و تبلیغاتی تمام سالن‌های سینما را اشغال می‌کنند. امیدوارم در این سیلاب پرتلاطم رودخانه تک‌درختی پیدا کنیم تا خودمان را از آسیب‌های سنگ‌ریزه‌ها در امان نگه داریم. باشد که توفان آرام شود.

گالری گردی

وظیفه هنرمند؛ کشف سرزمین کووید۱۹

پنجره سوژه یا ابزار

حسین گنجی
منتقد

● «کار هنری را به بازشدن پنجره‌ای روی جهان تشبیه کرده‌اند اما پنجره ممکن است توجه ما را تماما جلب کند یا اصلا جلب نکند. می‌گویند یکی می‌تواند بدون کوچک‌ترین توجهی به کیفیت، ساخت یا رنگ شیشه پنجره، منظره را نظاره کند. بر اساس این قیاس، کار هنری را می‌توان صرفا محملی برای انتقال تجربه، شیشه‌ای بی‌رنگ، یا نوعی عینک دانست که صاحبش متوجه وجودش در برابر چشمان خود نیست و فقط به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی، به کار گرفته می‌شود ولی همچنان که شخص می‌تواند دقتش را بر جام شیشه پنجره و ساخت آن متمرکز کند و کاری به منظره پشت آن نداشته باشد، به همین طریق نیز می‌تواند کار هنری را یک ساختار صوری مستقل و «پشت نانما» تلقی کند که در حالت جمع و انفرادی و بر کنار از هرآنچه بیرون از آن است، کامل است». ژوزه اورتگا، نظریه‌پرداز اسپانیایی در کتاب انسان‌زدایی از هنر- ۱۹۲۵- با چنین شرحی از هنر ما را در برابر هنر، همچون هنرمند_شهروندی در برابر پنجره می‌نشاند، که گاهی در آن سوی آن به‌مثابه سوژه و بهانه خلق اثر و گاهی در این سوی آن به مثابه مخاطب و خوانشگر اثر قرار می‌گیریم. در این جانمایی پنجره چه به لحاظ مفهومی و چه فیزیکی یک ابزار و یک مدخل ورود و شناخت است و هرگز نباید و قرار هم نیست خود به سوژه بدل شود و از حالت یک ابزار فراتر رود. در روزها و ماه‌های اخیر که بیماری کرونا انسان را به درون چارچوب خانه‌ها هدایت و آنها را از یکدیگر به لحاظ فیزیکی دور کرد، کشف مناسبات انسانی و شکل روابط در فضای قرنطینه و بیماری بدل به موضوع جذابی برای هنرمندان شد. مجموعه قرنطینه که بخشی از آن در گالری طهران با عنوان کووید۱۹ به نمایش گذاشته شد، حاصل این کنجکاوی مریم سعیدپور است. سعیدپور که پیش از این سوژه‌های خود را از بطن ادبیات و کلمات بیرون می‌کشید، این‌بار به یک متن دراماتیک از زندگی انسان ایرانی رجوع کرده است و از آنجایی که مثل یک کتاب داستان تنها راه نفوذ به درون و کشف شخصیت‌ها کلمات و کتاب‌ها بودند، امروز و برای ورود به حس‌وحال و شکل ارتباطات انسانی درون خانواده‌ها و خانه‌ها، از پنجره به‌عنوان یک مسیر کشف و کنجکاوی بهره برده است. هرچند سعیدپور به همان شکلی که اورتگا فیلسوف و نظریه‌پرداز اسپانیایی در بالا بدان اشاره کرد، گاهی در شکل پنجره و در مدل قاب و فرم زیبایی‌شناسی عکس، گرفتار شده و آن برایش از درون و از سوژه‌ای که به خاطر آن پنجره را انتخاب کرده بود، بااهمیت‌تر می‌شود. قرنطینه در ایام کرونا آن‌چنان سوژه درخشان و البته پربسامدی است که شاید نه از طریق پنجره به‌تنهایی که از هر مسیری بدان نظر انداخته شود، می‌تواند مخاطب را برای ژرف‌اندیشی و کسب و کشف معنا به نقاط انسانی درخشانی رهنمون سازد. با چنین دامنه و وسعتی باید گفت مریم سعیدپور یک از هزار را، در این عکس‌ها گفته است و به نوعی در این نمایشگاه تنها باب حرف و گفت‌وگو و نگاه به قرنطینه را گشوده است و بسیاری از حرف‌ها در این میانه مانده است. مریم سعیدپور در کنار پنجره که درگاه نفوذ ما به سوژه‌های اوست با قراردادن چند نشانه ما را به زمانه عکس راهنمایی می‌کند که مهم‌ترین آن نام مجموعه است. قرنطینه واژه قوت‌گرفته در ایام کروناست. نشانه دیگر انتخاب نور ملایم و غمبار گرگ‌ومیش غروب است که در تمامی عکس‌ها ما را به یک زمانه غم‌پرور رهنمون می‌کند. زمانه‌ای که انسان‌ها از بیم و ترس به خانه و پشت پنجره‌ها پناه برده‌اند. نشانه دیگر کودکان و زنان و شکل حضورشان در این قاب‌هاست که گویی حسرت بیرون آنها را به شکل اسیری پشت پنجره و شیشه‌ها نگران و ترسان به تصویر کشیده است. اما آیا این نشانه‌ها برای ره‌یافتن به آنچه عکاس قرار است بگوید و آن رسالت بزرگ یعنی پرداختن به احوال و روابط انسان در ایام یک بیماری فراگیر کافی است. این مجموعه شاید به قدری عدم کارگردانی و نوعی آزادگذاشتن عکس برای ثبت‌کردن و به نوعی به رهایی سوژه‌ها نیاز داشت که شاید این فرهنگ ایرانی و البته برخی معذوریت‌ها از شکل‌دادن به آنها عکاس را بی‌بهره کرده است. کرونا بیماری‌ای است که برای یک آرتیست و هنرمند سرزمینی از ایده و سوژه به وجود آورده که هر هنرمند تجسمی در این زمانه از آن چشم بردارد، به نوعی قدر زمانه دشواری را که در آن قرار گرفته است، ندانسته و حتی می‌توان گفت به وظیفه تاریخی خود در ثبت آنچه می‌بیند و حس می‌کند به‌خوبی عمل نکرده است. علاوه بر گزارشگری و ثبت تاریخی که در ذات هنر هست، هنر مخدر و درمانگر هم هست و هنرمند در این شرایط این‌چنین می‌تواند حواس‌ها را به سمت دیگر پرت کرده و به نوعی درصدد درمان و تراپی جامعه خود برآید. کرونا سرزمینی با مختصات و مشخصات خاصه خود است که چه کسی بهتر از هنرمند تا این مختصات را نشانه‌گذاری و این سرزمین را برای آیندگان بازنمایی و به تصویر بکشد.

ادامه در صفحه ۱۱